

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی- پژوهشی

سال دهم- شماره یکم- بهار ۱۳۹۶- شماره پیاپی ۳۵

کاربرد ادبی و هنری و تصویری الف در پهنه ادب پارسی
با تکیه بر اشعار سبک هندی
(ص ۷۳-۵۷)

دکتر غلامرضا حیدری (نویسنده مسئول)^۱

تاریخ دریافت مقاله: بهار ۱۳۹۵

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: بهار ۱۳۹۶

چکیده

آ، الف، ا، (همزه)، نام نخستین حرف الفبا و حرف تهجی است که سرآمد دیگر حروف است. اولین حرف از حروف جمل و ابجد است و به حساب جمل نماینده عدد یک است. الف، رمز و علامت برج ثور است. الف در ادبیات عرفانی و کلامی و فلسفی، کنایه از ذات یکتای احدیت، روح اعظم، لطف الله، مهتر آدم، جوهره، عالم تجرید و تفرید و سرّ بیچون و... است. حرف الف به واسطه شکل و جایگاه خاص و برخی از ویژگیهای منحصر بفرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضا‌های شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی بویژه صائب تبریزی و شعرای سبک هندی است. در اکثر اشعار این شاعران، الف؛ سابق، پیشرو، سپهدار، پیشوا، صدرنشین، نامور، معروف و دارای کمال است. الف؛ نماد قد و قامت موزون، استوار، کشیده، مستقیم و رعنا است. الف؛ مظهر سرافرازی، سربلندی، لاغری، ضعف، قیام، ایستادگی، استواری، استقامت، سرپایی، عمودی، ثابت قدمی، قائم بودن، وفادار به عهد بودن و بر سر ایمان ماندن است. الف، عاشق بالای خود است. الف، چون سرکش دارد، پس سرکش است. الف زبان دار و دوزبان، در عین داشتن زبان، خاموش و ساکت است.

الف از نظر ثروت و دارایی، فقیرترین به حساب می آید. الف؛ نماد نداری، بی چیزی، مفلسی، فقر، گدایی، عدم، نیستی، فنا و ترک اوصاف است. الف؛ عریانی، برهنگی، پرافکندگی، آشکاری، خندانی، شادابی، بی سری، میان بستگی و آراستگی را به ذهن متبادر میکند. الف؛ مظهر تنهایی، تجرد، تفرّد، یکتایی، جدایی، آزادی، یکرویی، راستی، صداقت، درستی و پاکی است. الف، بی حرکت و ساکن است.

^۱ - استادیار و عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ابهر، ایران

آفرینش الف با نقطه آغاز میشود. جمله حروف و اعداد بر محور حرف الف میگردند. الف، اولین حرف آفرینش است.

الف، مظهر خردی و کوچکی و ریزی هم است. الف، یکی از مشبه به های پر کاربرد ادب پارسی است و شعرا در تصاویر و مضامین شعری، خطِ عذار، مسمار، خار، هلال ماه، عصا، خامه و قلم، انگشت، تیر سرو، دار، ماه نو، کمر و میان باریک و... را به الف مانند میکنند.

در این مقاله سعی شده است به کاربرد ادبی و هنری و تصویری الف در اشعار شعرای سبک هندی پرداخته شود.

کلید واژه: الف، شعر، شعرا. سبک هندی

مقدمه

در پهنه ادب پارسی، شاعران و نویسندگان با عنایت به شکل و حالت و ویژگی حروف، دست به مضمون آفرینیهای بکری میزنند و با خلق ترکیبات و عبارات و تعابیر و تصاویر نغز از این علائم ظاهری حروف به نحو مطلوب بهره میبرند. در عالم آنها، هر حرفی جانی دارد که به زبان حالت، ایما، رمز، کنایه، ارزش، مقام و... باد دیگران سخن میگوید، زمانی زبان الف، زبان گویای بلندی، کشیدگی، راستی، صداقت، فقر، عریانی و... و زمانی زبان میم، گویای تنگی، شکنج، خردی و... و زمانی زبان دال، گویای خمیدگی، کوژی، ناتوانی و... و زمانی زبان نون، گویای... است. حروف در خلال این گونه نوشته ها ارزش و مقدار نیز مییابند و بر پایه همین نگرش، الف را نمودی از عدد یک میدانند و ب را نمایانگر دو و ج را نمودی از عدد سه و د را نمودی از... میدانند. خلق تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات نغز و ظریف با حروفی که خود خلاق آن تعابیر و ترکیبات هستند، نغزی و ظرافت کار را بیشتر مینمایاند و آنجا که چاشنی ایهام و جناس و دیگر آرایه های ادبی بدان افزوده میشود ملاحظت و سلاست آن صدچندان میشود و وقتی تصاویر ذهنی و تخیلی ناشی از ذهن و قریحه وقاد نویسنده و شاعر، بستری مناسب بر اینها فراهم میکند، خواننده را به وجد و شور و نشاط در میآورد.

اهمیت و بیان مسأله

با عنایت به گستردگی توجه شعرا و نویسندگان به آفرینش تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات به مدد شکل و حالت حروف الفبا، بویژه حرف الف که به واسطه شکل و جایگاه خاص و برخی از ویژگیهای منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی است، به دامنه کاربرد حرف الف در خلق تصاویر شعری و هنری شاعران سبک هندی چون صائب تبریزی، کلیم کاشانی، محمد فضولی، نظیری

نیشابوری، حزین لاهیجی، غالب دهلوی، طالب آملی، بابافغانی و... که در میان شعرای پارسی گوی، بیشتر از دیگران به تصویر سازی از الف توجه داشته اند، میپردازیم و با گشت و گذر در مجموعه اشعار این شعرا، به برخی از این تصاویر، مضامین، ترکیبات و تعابیر بر ساخته از شکل و حالت حرف الف اشاره میکنیم، هرچند در بسیاری از موارد در ساخت فضاهای شاعرانه، از تداخل و خلط دیگر حروف در دامنه حروف دیگر گریزی نیست.

پیشینه تحقیق

اگر چه شعرای سبک هندی در خلق مضامین هنری و ادبی به مراتب پرکارتر از دیگر شعرای پهنه ادب پارسی ظاهر شده اند، اما دامنه محدود توجه آنها به خلق تعابیر و ترکیبات و مضامین بر ساخته از حروف الفبا بویژه الف، باعث شده است تا در خصوص کاربرد ادبی و هنری و تصویری الف، کمتر مقاله و تحقیقی در این زمینه ارائه گردد. هرچند در کنار تحقیقات اصلی، در حاشیه به صورت پراکنده و موردی و مختصر در خصوص توجه شاعران این سبک به حرف الف، به نکات خوب و گرانقدری اشاره شده است، ولی تحقیق و مقاله ای در این راستا در پهنه سبک هندی و شعرای آن انجام نشده است و مقاله زیر در نوع خود، میتواند زمینه ای برای پرداختن به دیگر حروف الفبای فارسی، در سبک هندی و حتی در دامنه ای وسیعتر در سبکهای ادبی دیگر باشد. هرچند نگارنده این مقاله، در مقالات دیگر، کاربرد هنری و ادبی و تصویری الف را در سبک خراسانی، سبک آذربایجانی و سبک عراقی نیز مورد بررسی قرار داده است.

جایگاه ادبی، هنری و تصویری الف

الف، آ، ا، (همزه)، نام نخستین حرف الفبا و حرف تهجی زبان پارسی و عربی است. هرچند برخی همزه را پس از الف دومین حرف الفبا به حساب میآورند و تفاوتی را برای آن دو بیان میدارند اما عموماً، همزه را نیز الف میگویند. الف را به صورت لا (لام، الف) ضبط میکنند که نشان دهنده همزه ساکن است. الف مقصوره و الف ممدوده نیز میگویند. الف اولین حرف از حروف جمل و ابجد است که در حساب جمل نماینده عدد یک است. در جدول تقویمی، علامت روز یکشنبه است. الف، از نظر لغوی و کنایی، در شعر برخی از شاعران عارف و متصوفه ادب پارسی، از جمله مولوی، جامی، عطار، شاه نعمت الله ولی، سنایی، نظامی و... کنایه از ذات یکتای احدیت، لفظ الله، وحدت، روح اعظم، سید دو عالم، مهتر آدم، باطن و حقیقت واحد، باطن قرآن، جوهر فرد، عقل اول، جبرئیل، جوهره، عالم تجرید و تفرید، سر بیچون و... است، که در زیر به برخی از آنها که در اشعار صائب و شعرای سبک هندی بازتاب داشته اند اشاره خواهد شد.

حرف **الف**، علاوه بر تعابیر لغوی و کنایی، از دیدگاه ادبی و هنری و تصویرآفرینی، به واسطه شکل و حالت و جایگاه خاص و برخی ویژگی‌های منحصر بفرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی است.

- **الف**، چون در آغاز و شروع حروف الفبا قرار دارد پس؛ سابق، پیشرو، پیشوا، صدرنشین، نامور، معروف و باکمال است و ترتیب و جایگاه آن بیشتر و برتر از همه است و پیش از همه به شمار می‌آید.

- **الف**، راست و کشیده و افراشته و بی پیچ و خم است پس؛ مظهر سرافرازی و سربلندی است. قد و قامت موزون، استوار، کشیده، راست، مستقیم و رعنا و آراسته، بویژه محبوب و معشوق را به آن نسبت می‌دهند. **الف** قامت یار در دل جای دارد. **الف**، سر بر آسمان دارد و عاشق قد و بالای خود است و بر آن می‌بالد.

- **الف**، باریک و نازک و کشیده است. لاغری و ضعف و عدم و نیز، باریکی و هلالی کمر و میان و اندام را به آن نسبت می‌دهند.

- **الف**، به واسطه شکل ایستایی و استقامتی و جایگاه آغازین حروف، نماد قیام و ایستادگی، استقامت، استواری، سرپایی، عمودی، ثابت قدمی و قائم بودن و... است. **الف**، بر قدمهای خود سوار است و برپا و سرپاست.

- **الف**، چون هیچ کدام از حرکات را نمی‌گیرد و نیز فاقد نقطه است، مظهر نداری، بی چیزی، مفلسی، فقر، گدایی، عدم، نیستی، فنا، ترک اوصاف و ... است. **الف**، دست در امکان ندارد، و بر هیچ افتاده و در بند هیچ است.

- **الف**، مد و سرکشی بر سر دارد. از مد **الف** به سایبان، کلاه، تاج، افسر و ... **الف** تعبیر میکنند. **الف**، به واسطه این تاج و کلاه، کلاه‌دار و تاج‌دار و سپهدار است. چون سرکش دارد، پس سرکش هم است.

- **الف** در شکل و حالت نوشتاری، سر ندارد که از آن به بی سری **الف** تعبیر میکنند.

- **الف**، چون در آغاز حروف، با قامتی استوار و کشیده و ایستا قرار دارد و کلاهی هم بر سر دارد؛ سپهداری را به آن نسبت می‌دهند.

- **الف**، به واسطه شکل و حالت خاص خود، مظهر حیرانی، سرگردانی، سرگستگی، جنون و عاشقی است. **الف** از عشق، به سر می‌گردد، اما از عشق بر نمی‌گردد.

- **الف**، چون در شکل نوشتاری، دو سر دارد، از آن به زبان **الف** و یا به دوزبانی **الف** تعبیر می‌کنند. **الف** زبان دار و دوزبان، با وجود داشتن زبان، خاموش و ساکت است. **الف**، دو زبان دارد و دوزبانی است اما دوزبان و متملق و دورو نیست.

- **الف**، چون همیشه اعراب سکون می‌گیرد، مظهر سکون، بی تحرکی و آرامش و... است.

- الف، به واسطه شکل و حالت خاص خود، میان را بسته، آماده خدمت و انجام کار و حرکت است.
- الف، شکل راست شدهٔ حرف ه است. الف، مظهر راستی و ه، مظهر خمیدگی است.
- الف، اگر به شکل نعل درآید تبدیل به ن میشود.
- الف، چون از حروف دیگر، جدا نوشته میشود و در صورت اتصال، فقط به حرف قبل خود متصل میشود، میل به وصل ندارد و از جملهٔ حروف منزّه است، پس؛ مظهر تنهایی، یکتایی، جدایی، گوشه نشینی، آزادی، وارستگی، تجرد، تفرد و یگانگی و... است.
- الف، همیشه به یک شکل و هیأت نوشته میشود و در اتصال با حروف دیگر هم، برخلاف برخی از حروف، بدون تغییر شکل و ماهیت، نوشته میشود. از این رو الف یک شکل، مظهر یکرویی، راستی، صداقت، درستی، پاکی، وفاداری و... است. چون ظاهرش راست و یکتا و پاک است.
- الف، در نوشتار، شکل کوتاه شده ای هم به نام الف مقصوره دارد که مظهر خردی و کوچکی و ریزی است. دل تنگ و خرد و کوچک، و قاچ کوچک هندوانه، طالبی، خربزه و آشیانه و خانه و مکان کوچک و هر چیز مختصر و و ناچیز و خلاصه و کوتاه و اندک و بی مقدار را الف میگویند. یک الف بچه و یک الف زخم و یک الف... و نیز الف الف شدن و الف الف کردن به معنای ریز ریز و خرد خرد و تکه تکه و شرحه شرحه شدن و کردن از این تعبیر، برگرفته شده است.
- الف، چون راست و استوار است و جز راستی چیزی ندارد، پس راست پیشه است و از راستی، اساس تمامی حروف گشته است.
- الف، اولین حرف آفرینش است. هر چند ذاتا در مرتبه اول است اما در صورت متصل شدن به حروف دیگر در پایان قرار میگیرد.
- الف، در شکل نوشتاری، چون شبیه عدد یک است و از نظر حساب جمل و حروف ابجد و ترتیب حروف الفبا، در جایگاه و ارزش یک قرار دارد و از طرفی هم بر پایه باور، از به هم پیوستن نقطه های متعدد، شکل گرفته است و آفرینش آن با نقطه آغاز میشود، و صفر نیز که شبیه نقطه است و به تنهایی هیچ است و در شمار نمیاورد و تنها زمانی که پس از عددی قرار گیرد ارزش و کارایی مییابد، ترکیبات مربوط به الف و نقطه و صفر و یک، و ارزش عددی پیدا کردن الف، و ده و صد و هزار شدن آن به واسطهٔ صفر و نقطه، از فضاهای شاعرانه برگرفته از این تصور و باور است.
- الف، در حالت وصل، به تلفظ در نمیاید. الف وصل در این حالت مخفی و پنهان میشود.
- الف، در شکل و حالت نوشتاری، عریانی، برهنگی، پرافکندگی، آشکارایی، خندانی، شادابی، بی سری، زبانداری، آراستگی و... را به ذهن متبادر میکند.
- الف از ترکیب و از به هم پیوستن سه نقطه ساخته میشود. در ضمن در هنر خوشنویسی و خطاطی نیز امتداد و کشیدگی الف معمولا به اندازه سه نقطه در کنار هم است. از این، به تکرر و

تعدد از وحدت تعبیر میکنند. تعابیری چون اول و آخر الف نقطه ای است، الف یک نقطه است، اصل و مبداء الف یک نقطه است، الف ظرف است و نقطه مظروف، نقطه وحدت در الف هویدا شد، الف از نقطه پیدا شد، نقطه ها باطن، الف ظاهر است و ... بر پایه همین تعبیر است.

- الف، قطب حروف است و در همه آنها حضور دارد. حروف و اعداد دیگر، یا به گونه ای شکل تغییر یافته حرف الف هستند و یا در ساختار شکل خود حرف الف را هم دارند. پس، جمله حروف و اعداد، بر محور و مدار حرف الف میگردند و الف، همه چیز را در جان خویش جای میدهد، از این، به تکرر و تعدد از وحدت و تکرر ذات اشیا با مسمای الف تعبیر میکنند. تعابیری چون الف در همه حروف دیده میشود، ها اگر راست شود همان الف است، الف، نقطه بود و دال شد. بی، خلیفه الف است، طول قد الف، صورت بی مینماید، الف، در جان همه عالم است، الف، نهایت کمال آفرینش حروف است، الف، معتدل است و ... از این دیدگاه گرفته شده است.

- منجمان، برجه را با حروف ابجد نامگذاری میکنند و به جای الف که نخستین حرف ابجد است، صفر میگذارند و برج حمل را که اولین برج است، صفر مینامند. و ثور را یک و ... الی آخر. ارتباط الف در جایگاه یک، در شمار ابجد، و صفر، در علم نجوم، و تقابل و توافق آن دو، از این قاعده تبعیت میکند. - علاوه بر تعابیر و موارد برگرفته از شکل و هیأت و ویژگیهای خاص الف که در بالا بدان اشاره شد، در خلق تصاویر و فضاها و مضامین بکر شاعرانه، الف یکی از مشبه به ها و حتی مشبه های پرکاربرد ادب پارسی است. در تصاویر و مضامین شعری و نثری ادب پارسی، خطِ عذار، میخ، خار، ماه نو و هلال ماه، عصا، قلم، آلت تناسلی نر، ابروی کشیده، دندانهای شانه، زلف بلند و دراز، انگشت، خدنگ، تیر، سوزن تیز و باریک، قد و قامت کشیده و موزون، خطِ محور، خطِ استوا، دار مجازات، شمشیر، خط و اثر ناشی از تازیانه و شلاق، کمر و میان باریک و نازک، زخم و شکاف ناشی از ضربه شمشیر، شکاف و شیار، دل و سینه تنگ و کوچک، ناله و آه کشیده، هر چیز مختصر و کم و اندک و بی مقدار و ... به الف مانند میکنند و یا در مقام مشبه از آن بهره میجویند.

- تعابیری با نمود و نشانه برتر و عالی که برگرفته از ارزش و جایگاه برتر الف است از دیگر توجهات شاعران و نویسندگان در ایجاد ترکیبات شاعرانه و ادبی با حرف الف است. ترکیباتی چون الفِ عزت، الفِ علا، الفِ عدل، الفِ سخن، الفِ مردمی... که نشانه بزرگی و سربلندی و برتری و تعالی و ... است، از این دست به شمار میروند.

- و نیز در ترکیباتی چون الفِ قامت، الفِ استقامت، الفِ بالا، الفِ استوا، الفِ اطعنا، الفِ آه ... علاوه بر این که در یک فضای شاعرانه و ایهامی، به حرف الف و مد و سرکش به کار رفته در ساختار کلمه و واژه، اشاره و بر ماهیت کشیدگی و ایستایی و امتداد آن در ساختار کلمه، تأکید میکند، به

شکل استوار و ایستا و کشیده ظاهری واژه های بر ساخته از آن نیز که از کشیدگی و ایستایی و استواری الف متأثر و برخوردار است، توجه میکند. مثلا در ترکیب الف آه، علاوه بر کشیدگی حرف الف و کشیدگی مد آن، امتداد و تداوم و کشیدگی آه نیز مدنظر است. و یا در ترکیب الف قامت علاوه بر الف کلمه قامت، به ایستایی شکل ظاهری قامت توجه میشود.

- ترکیباتی چون الف مستقیم، الف یک تنه، الف یکتا، الف راست، الف تنها و... که تعداد آنها کم نیز نیست، ترکیباتی هستند که با ترکیب صفت شاخص حرف الف ساخته شده اند که گذشته از این که یک ترکیب دستوری به شمار میروند، یک فضای زیبای هنری را هم ایجاد میکنند.

سرو چمن دل الف شعله آهی است سرسبزی این مزرعه را برق گیاهی است

بیدل

حرف الف نبود همان در میان حزین در دل خیال قامت خوش خرام بود

حزین لاهیجی

کراست زهره شود راست چون الف پیشش که هست تیغ کج او به فتح و نصرت دال

صائب

قد فلک ها چو دال از پی تعظیم توسست با قد همچون الف بر سر جولان تویی

صائب

یکی هزار شد از قمر یان رعونت سرو الف چو نقطه بیابد یکی هزار شود

صائب

دوز بانی چو الف در دل من راه نداشت غمزه موی شکافت دو زبان کرد مرا

صائب

غالب، الف همان علم و وحدت خود است بر لا چه بر فرورد گر الا نوشته ایم

غالب دهلوی

جای سرو قامتت در جان نمیگیرد الف حاش لله کی الف با آن قد موزون یکی است

محمد فضولی

*الف با خوان مکتب: کسی که یادگیری الفبا را تازه آغاز کرده باشد. // کسی که در حال یادگیری

اصول اولیه و ابتدایی چیزی و کاری است. // کنایه از مبتدی و تازه کار و کم تجربه.

جهان را نیست آن معنی که باید فکر آن کردن الف با خوان هر مکتب شکافد این معما را

نظیری نیشابوری

*الف (بر، به) (خاک، زمین) کشیدن: کنایه از خجالت کشیدن و شرمندگی. (لغتنامه، دهخدا،

ج ۳: ص ۳۲۱۲). // کنایه از اظهار فروتنی و کوچکی کردن. // و نیز اشاره به رسمی در مذهب امامیه

دارد که میت را در خاک دفن کرده، هفت بار سوره انازلنا خوانند و هر بار بر قبر خط کشند.
(فرهنگ غیاث اللغات، رامپوری، ص ۷۸) و نیز ر. ک. الف.

ز سایه سرو و صنوبر **الف کشد بر خاک** به هر چمن که کند جلوه قد رعنائش
 صائب

بلند بخت نهالی که از خجالت او **الف کشد به زمین** سرو جویبار این است
 صائب

گذشته است ز تعریف قد رعنائش **الف کشد به زمین** سرو پیش بالایش
 صائب

※**الف (بر، به) سینه (بریدن، تیغ گشتن، دا شدن، کردن، کشیدن):** در ایران رسمی بود که عاشقان و قلندران و ماتمیان و عزاداران، به نشانه عشق و مستی و علاقه و اشتیاق و ماتم و عزا و غم و اندوه، **الف** و گاهی هم نعل و داغ بر سینه میکشیدند. **(لغتنامه، دهخدا، ج ۳: ص ۳۲۱۲)** // شرحه شرحه شدن سینه. قاچ قاچ و تکه تکه شدن سینه که آن هم کنایه از غم و اندوه و درد و عشق و سوز و گداز بسیار است. // از آنجا که از **الف** و خط **الف** ضربه شمشیر و یا تیغ و زخم ناشی از آن را اراده میکنند، ترکیب میتواند کنایه از خط خطی و زخمی کردن سینه و در نهایت کشتن و نیز مردن باشد. و نیز ر. ک. **الف.**

از کجیهای تو دشمن بر تو می یا بد ظفر راست باش و صد **الف بر سینه دشمن بکش**
 صائب

خلوت فانوس جای شمع عالمسوز نیست این **الف بر سینه** پروانه میباید کشید
 صائب

الف از برق کشد بهر چه بر سینه خویش گرنه از چشم ترم ابر بهاران داغ است
 صائب

تا خط مشکین لب لعل ترا در بر کشید موج بیتابی **الف بر سینه** کوثر کشید
 صائب

تو که بر سینه **الف میکشی** از جلوه سرو آه از آن روز که آن قامت دلجو بینی
 صائب

صید من وحشی است بی زحمت نمیاید به دست صد **الف بر سینه دارد** شاهباز از دست من
 صائب

تیغ میگردد **الف بر سینه** شهباز من گاهگاهی کز نشیمن یاد میاید مرا
 صائب

ز کعبه سنگ به دل میزند خلیل از تو **الف به سینه کشد** بال جبرئیل از تو
صائب

نظر به صبح ندارد سیاه بختی من **الف به سینه کشیدن** ز من نمیاید
صائب

تا کی **الف به سینه کشد** کلک بی گناه ندان ز نقطه چند نهد بر جگر سخن
صائب

به یاد قد تو بر **سینه هر الف** که بریدم خطی ز کلک عدم بر وجود خویش کشیدم
محمدفضولی

***الف به صورت دال نمودن:** الف نماد راستی و درازی و دال نماد خمیدگی و کوتاهی است، ترکیب، کنایه از کوتاهی عمر است.

اگر درازی عمر عدو رقم سازی ز روی صفحه **نماید الف به صورت دال**
نظیری نیشابوری

***الف بی نشناختن:** مانند الف از ب نشناختن، الف با را نشناختن، راست از کج نشناختن. ترکیب، کنایه از قدرت تشخیص و درک نداشتن. // کنایه از بی سواد و نادان و جاهل و ناآگاه بودن.

در شکوه دل طفل **الف بی نشناسم** زین پیش ندانم که ورق را رقمی هست
نظیری نیشابوری

***الف (چیزی، هیچ) ندارد:** چون الف هیچ نقطه ای ندارد و هیچ اعراب و حرکتی نمیپذیرد و ظاهری لخت و عربان دارد و تنها و فرد و تک است، از آن به نداشتن ثروت، درویشی و فقر و نداری **الف** تعبیر میشود. // و نیز **الف** هیچ ندارد مثلی مشهور بر شنا ساندن الفبا به کودکان است. رسم بوده که معلم مکتبخانه برای یاد دادن حروف الفبا به کودکان و مبتدیان، میگفت: با یکی به زیر دارد، تا دو تا به سر دارد، الف هیچ ندارد و منظور نقطه بود. و نیز رک. **الف**.

گفتم به تهیدستی امید بخشای **گفتا الف قامت ما هیچ ندارد**
صائب

پیش طبعش **الف ندارد** چیزی جز حرف استقامت
کلیم کاشانی

***الف داشتن میم ما در نقطه دهن:** این ترکیب از جهات مختلف قابل بررسی است: با توجه به تنگی حلقهٔ میم و ایستادگی و استقامت و راستی **الف**، دهان را به میم و قد و بالا را به **الف** مانند کرده است. به ترکیب میم و **الف** که لفظ و کلمه ما را به وجود میآورد، توجه دارد. علاوه بر اشاره

شباهت دهان در گردی و تنگی به میم و در خردی و ریزی به نقطه، به ایهام به شکل م که در ظاهر از اتصال یک دایره و گردی کوچک با یک ا سرنگون ایجاد میشود نیز توجه دارد. هرچند به ایهام به نقطه لفظ و کلمه دهن نیز توجه دارد. ظاهرا در میم ما نیز به ایهام علاوه بر اشاره به حرف میم در ترکیب حرف الف و میم که لفظ و کلمه ما را به وجود میآورد، به تنگی شکل میم و دهان محبوب نیز توجه دارد. ظاهرا از یکتایی که لب خودستای آفریده، الف را مدنظر داشته و از میم هم دهان را، و از آن، به الف داشتن میم و نقطه دهن تعبیر میکند.

یکتایی آفرید لب خودستای عشق در نقطه دهن الفی داشت میم ما

بیدل

***الف، دال شدن:** با عنایت به شکل و هیأت حروف الف، دال که الف نشانه کشیدگی و راستی است و قامت بلند را به آن نسبت میدهند و دال که نشانه خمیدگی و ناراستی است و قامت خمیده را به آن نسبت میدهند، ترکیب، کنایه از خمیدگی قد و قامت کشیده و برافراشته است. // کنایه از افتادگی و ناتوانی و ضعف است. // کنایه از تغییر یافتن و دگرگون شدن و تبدیل شدن. // کنایه از تحقیر و خوار و عاجز شدن. // کنایه از تواضع و فروتنی است. // کنایه از سرافکنده و شرمنده شدن.

الف ما شده از یک دم هجران تو دال راست از بزم برون رفته و خم آمده ایم

طالب آملی

***الف در سینه (کسی) بودن:** ر.ک. الف (بر، به) سینه (بریدن، تیغ گشتن، داشتن، کردن، کشیدن).

گریبان چاکي عشاق از ذوق فنا باشد الف در سینه گندم ز شوق آسیا با شد

صائب

***الف در میان جان:** ر.ک. در جان، جای گرفتن الف.

در جان من همیشه خیال خدنگ او مانند آن الف بود در میان جان

محمدفضولی

***الف در میان لاف:** به حرف الف در میان لفظ و کلمه لاف اشاره دارد که از دو طرف توسط حروف لام و فا احاطه شده است.

رستن چه ممکن است ز قید جهان لاف وامانده ایم همچو الف در میان لاف

بیدل

***الف زخم:** ر.ک. الف. و نیز ر.ک. الف، صفر (صفر، الف).

به پیش هر الف زخم، صفر داغ نهادند ستمکشان چو جفای ترا حساب نوشتند

کلیم کاشانی

چون شانه تخته **الف زخم** گشته ایم تا دست من به طرهٔ جانان رسیده است
صائب

***الف، صفر (صفر، الف):** الف در شکل نوشتاری، شبیه عدد یک است و از نظر حساب جمل و حروف ابجد و ترتیب حروف الفبا، در جایگاه و ارزش یک قرار دارد، در هنر خو شنو سی و خطاطی، امتداد و کشیدگی الف معمولا به اندازه سه نقطه در کنار هم است. **صفر** نیز شبیه نقطه است و به تنهایی هیچ است و در شمار نمیاید و تنها زمانی که پس از عددی قرار گیرد ارزش و کارایی مییابد. منجمان نیز، برجها را با حروف ابجد نامگذاری میکنند و به جای **الف** که نخستین حرف ابجد است **صفر** میگذارند و برج حمل را که اولین برج است، **صفر** مینامند، و ثور را یک و... الی آخر. ارتباط **الف** در جایگاه یک در شمار ابجد و **صفر** در علم نجوم و تقابل و توافق آن دو از این قاعده تبعیت میکند. و از **الف**، به قامت کشیده و موزون معشوق و از **صفر**، به دهان تنگ و خرد معشوق و در نهایت به زیباییهای معشوق و محبوب در کنار هم اشاره دارد. در کل، تقابل و ترکیب **الف** و نقطه، و **صفر** و یک، و ارزش عددی پیدا کردن الف، به واسطهٔ صفر و نقطه مقابل آن، از فضاهای شاعرانه ادب پارسی است. و نیز ر.ک. **الف**.

صفر در معنی **الفها** را یکی ده میکند طوق قمری میفزاید قدر استغنای سرو
بیدل
به پیش هر **الف زخم صفر** داغ نهادند ستمکشان چو جفای ترا حساب نوشتند
کلیم کاشانی

***الف کیش:** سودای بلا شرط که بر نگردد. معامله فسخ نشدنی در اصطلاح برده فروشان و چارپا فروشان. (لغتنامه، دهخدا، ج ۳: ص ۳۲۲۸).

دو جهان حسرت بالات **الف کیش** دارد سرو را با تو به یک فاخته دعوا نرسد
کلیم کاشانی
***الف کشیدن:** ر.ک. الف (بر، به) سینه (بریدن، تیغ گشتن، داشتن، کردن، کشیدن).

میکشم اکنون **الف** چون سوزن از بهر خزف من که همچون رشته پشت پا به گوهر میزدم
صائب

***الف کشیده:** ر.ک. الف (بر، به) سینه (بریدن، تیغ گشتن، داشتن، کردن، کشیدن).
عالم **الف کشیده** شمشیر ناز تست تیغ کرشمه بر همه چون آفتاب کش
حزین لاهیجی

***الف لام میم (الم):** سه حرف ا، ل، م. // **الم**، حروف مقطعهٔ قرآن در آغاز سوره های بقره (۲)، آل عمران (۳)، عنکبوت (۲۹)، روم (۳۰)، لقمان (۳۱)، سجده (۳۲). // کنایه از هر کدام از سوره های

مذکور و یا محتویات و حکایات آن. // کنایه از کل قرآن کریم و یا محتویات و حکایات آن. // کنایه از سوره الروم از قرآن کریم است. // اشاره به اسم اعظم الهی دارد. // با ساختاری هنری ضمن توجه خاص به حروف مقطعه و معانی و مفاهیم مربوط به آن، به ایهام به راستی و استواری و ایستادگی حرف الف و خمیدگی و کجی و شکنج حرف لام و خردی و تنگی و باریکی حرف میم توجه دارد و از الف، قد و قامت و از لام، زلف و از میم، دهان و خال را اراده کرده است. // به ایهام به واژه الم عربی، به معنی رنج و دردمندی نیز توجه دارد.

بر حرف زلف و خال فغانی قلم کشید / وز دفتر تو خواند ا ل ف لام م میم را
بابافغانی

ترکیبات دیگر

***ابجد را از الف با، فرق نکردن:** ترتیب قرار گرفتن حروف الفبا با ترتیب قرار گرفتن حروف ابجد با هم فرق دارد و در مکتبخانه‌ها هم روش یاد دادن حروف الفبا و حروف ابجد با هم دیگر متفاوت بود. ظاهراً این ترکیب، کنایه از قدرت شناخت و درک و تشخیص و تمییز نداشتن است. و نیز ر.ک. الف بی نشناختن.

به مکتبخانه کن مصحف از برداشت آن روزی / که عقل کل نمیکرد از الف با فرق ابجد را
نظیری نیشابوری

***از مد بسم الله، بیرون شد نیافتن الف:** الف بعد از ب، در با سَمِ اللهُ، الف وصل است و تلفظ و نوشته نمیشود و به صورت ب سَمِ اللهُ نوشته و خوانده میشود. به علت عدم تلفظ و قرائت الف در کلمه با سَمِ... از آن به پنهان شدن و مخفی گشتن الف در ب سَمِ تعبیر میشود و هنگامی که الف در مقام وصل قرار بگیرد و از قرائت ساقط شود و تلفظ نشود، از آن به الف وصل و الف مهموز نیز یاد میکنند. // کنایه از هر چیز پنهان و ضایع و مخفی است. // کنایه از به حساب نیامدن، محو شدن، مخفی گشتن، ضایع شدن، پنهان شدن، فرورفتن... است.

چون الف کز مد بسم الله بیرون شد نیافت / محو در نظاره آن قامت رعنا شدم
صائب

***تخته الف:** تخته و لوحی که جهت یاد دادن حروف الفبا، حرف الف و دیگر حروف را به کرار بر آن مینویسند و تکرار میکنند تا آموخته شود.

چون شانه تخته الف زخم گشته ایم / تا دست من به طره جانان رسیده است
صائب

***تیغ به جای الف بر خاک کشیدن:** کنایه از نهایت کینه و دشمنی و خشم و مخالفت است. ر.ک. الف (بر، به) (خاک، زمین) کشیدن.

بر خاک ما به جای الف تیغ میکشد خصم سیه دلی که پی ما گرفته است
صائب

***چون شانه، تختۀ الف زخم گشتن:** با توجه به ویژگی تختۀ الف که حرف الف به کرار بر روی

آن نقش می بندد و شکل دندان‌های شانه

که حرف الف را در ذهن تداعی می کند و زخم ناشی از شمشیر و... که شبیه الف است، شاعر از ترکیب تصاویر تختۀ الف، دندان‌های شانه،

شباهت زخم به دندان‌های شانه و الف، و شباهت دندان‌های شانه به الف، فضایی هنری و شاعرانه

خلق کرده که از آن به **چون شانه تختۀ**

الف زخم گشتن تعبیر کرده است. ر.ک. **تخته الف** و نیز ر.ک. **الف**.

چون شانه **تختۀ الف زخم گشته** ایم تا دست من به طرهٔ جانان رسیده است

صائب

***در بسم، محوگردیدن و باقی شدن الف:** ر.ک. از مدِ بسم الله، بیرون شد نیافتن الف.

چون الف در بسم گردد محو باقی میشود عمر کو ته جاودان شد زان قد رعنا مرا

صائب

***در جان، جای گرفتن الف:** اشاره به این دارد که برای تعلیم و یاددادن حروف الفبا، ابتدا حرف

الف را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر

روی تخته و لوح مینوشتند و آنقدر بر روی لوح میماند و تکرار میکردند تا این تکرار و تداوم باعث

یادگیری ماندگار و جاودانه و همیشگی

حروف میشد، و از طرفی هم چون قد و قامت کشیده و موزون و رعنا، معشوق و محبوب را به

الف مانند میکنند، ترکیب، کنایه از یاد و

خاطر و عشق همیشگی و جاودان معشوق در جان و دل و وجود عاشق است، که هیچ چیز جای

آن را نمیگیرد. // کنایه از عشق ازلی و

ابدی به معشوق و ماندگاری یاد و خاطره آن در دل و خاطر است. // ترکیب اشاره ای هم به حرف

الف در لفظ و کلمه **جان** دارد.

جای سرو قامتت در جان نمیگیرد الف حاش لله کی الف با آن قد موزون یکی است

محمد فضولی

***در مدِ (بسم، بسم الله) (پیوستن، پنهان شدن، نهان گشتن) الف:** ر.ک. از مدِ بسم الله، بیرون شد

نیافتن الف.

چون الف در مد بسم الله از اقبال بلند	جان ما با آن قد رعنا به هم پیوسته است
چون الف در مد بسم الله پنهان می‌شود	گر برابر سررو را با قد رعنایش کنند
سررو از شرم قددت در دود آه قمریان	چون الف در مد بسم الله پنهان می‌شود
سنانهای خطی به رگهای جسم	نهان چون الف گشت در مد بسم

*در میان جان، جا دادن الف: ر.ک. در جان، جای گرفتن الف.

در میان جان شیرین چون الف جا می‌دهم هر چه از سررو خرامان تو یادم می‌دهد

*سینه کسی الف داشتن: ر.ک. الف (بر، به) سینه (بریدن، تیغ گشتن، داشتن، کردن، کشیدن).

الفها سینه شهباز دارد ز شرم چهره پر خط و خالش

*صد صفر و یک الف: از الف به واسطه شکل خاص آن، شاخه گل نرگس و از صفر به واسطه توخالی و گرد بودن، گلبرگها و برگها و وسط گل نرگس را اراده کرده است. // به الف که از نظر جایگاه در مقام اول حروف ابجد و از نظر ارزشی، یک و شبیه یک است نیز توجه دارد که افزودن صفر بر الف (یک) ارزش عددی آن را زیاد و صد چندان می‌کند. کنایه از زیاد و فراوان. و نیز ر.ک. الف، صفر(صفر، الف).

مضمون پیش پا نیز آسان نمیتوان خواند صد صفر و یک الف بود عبرت فزای نرگس

*طفل الف بی نشناسی: کنایه از ناآگاه و ناآشنا و بی تجربه و تازه کار. و نیز ر.ک. الف بی نشناختن.

در شکوه دل طفل الف بی نشناسم زین پیش ندانم که ورق را رقمی هست نظیری نیشابوری

*مد الف آدم: از ترکیب مد الف آدم، به مد و سرکش حرف الف در کلمه آدم که از آن به تاج و کلاه و افسر الف تعبیر میکنند، اشاره دارد. // در الف آدم نیز ضمن اشاره به حرف الف در کلمه و واژه آدم، به ایستایی و کشیدگی و استواری و آغازگری حرف الف در آغاز کلمه آدم نیز توجه دارد. // الف آدم کنایه از آغاز آفرینش و خلقت حضرت آدم است.

مدی که بر سر الف آدم است تاج مضمون میم و معنی دال محمد است
محمدفضولی

*مد الف آیت خوبی: مد و سرکش حرف الف در کلمهٔ آیت. // به درازی و کشیدگی و امتداد زلف معشوق که از نشانه های زیبایی و خوبی محبوب و معشوق است، توجه دارد.

گیسوی تو مد الف آیت خوبی ابروی تو بسم الله دیوان تغافل
بیدل

*مد در بسم، پنهان داشتن الف: ر.ک. چون الف از مد بسم الله بیرون شد نیافتن.

سوختم چند از حجاب عشق دارم زیر لب چون الف در بسم پنهان مد آه خویش را
صائب

*مشق الف: در مکتبخانه، برای یادگیری حروف، ابتدا حرف الف را بر لوح و تخته مینوشتند و از شاگرد و متعلم میخواستند چندین بار آن را بر روی تخته بنویسد و تکرار کند تا یاد بگیرد. این نوشتن مکرر و تمرین برای یادگیری را مشق میگفتند. // در اینجا از الف، قد و قامت کشیده معشوق را اراده کرده است که یاد و خاطره آن در دل و سینه حک می شود.

بس که حرف قامت ورد دل دیوانه شد سینه از م شق الف مانند لوح شانه شد
کلیم کاشانی

*مشق قیامت کردن الف قامت: اشاره به این دارد که برای یاد دادن حروف الفبا، ابتدا حرف الف را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح مینوشتند و تکرار میکردند و این تکرار و تداوم باعث یادگیری ماندگار حروف میشد. // کنایه از آشوب و فتنه به پا کردن و غوغا کردن قد و قامت معشوق است. و نیز ر.ک. مشق الف

پیشتر زان که دهد خامه به دستش استاد الف قامت او مشق قیامت میکرد
صائب

*نقش الف از شانه، به شستن رفتن: از نقش الف، دندانهای شانه را اراده کرده است، که باشستن از شانه جدا نمیشود. // کنایه از انجام کاری عبث و بیهوده و بی نتیجه است.

گر به شستن برود نقش الف از شانه فکر بالای تو هم از دل ناشاد رود
کلیم کاشانی

*نون نگ شستن الف: با عنایت به شکل خاص الف، که تجرد و تنهایی و یکرنگی و یک شکلی را بدان نسبت میدهند و در صورت اضافه شدن به دیگر حروف نیز بر خلاف حرف نون، شکل و ماهیت آن تغییر پیدا نمیکند، ترکیب، کنایه از عدم تغییر و تحول است. و نیز ر.ک. الف.

گرانی نیست اسباب جهان دوش مجرد را الف با هرچه آمیزد محال است این که نون گردد
بیدل

*هیچ نبودن برای الف: ر.ک. الف (چیزی، هیچ) ندارد.

چون الف هرچند ما را از دو عالم هیچ نیست ز استقامت سقف گردون را به پا داریم ما
صائب

*یک دو الف: کنایه از کم و اندک و بی مقدار. و نیز ر.ک. الف.

آینه راز دل آن همه روشن نشد چاک گریبان همین یک دو الف صیقلی است
بیدل

نتیجه

حرف الف به واسطه شکل و جایگاه خاص و برخی از ویژگیهای منحصر بفرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی بویژه صائب تبریزی و شعرای سبک هندی است. با بررسی کاربرد ادبی و هنری و تصویری الف در اشعار صائب تبریزی و شعرای سبک هندی، صائب تبریزی یکی از پرکارترین شعرای سبک هندی در عرصه خلق مضامین نغز و باریک از حرف الف است. صائب تبریزی با تیزیابی خاص، از زوایای مختلف به الف نگریسته است و ضمن آفرینش مضامین هنری و ادبی، بر بیان مفاهیم و معانی و القاء اندیشه های درونی، به همراه جلوه های زیباشناختی تأکید دارد. الف در اشعار صائب تبریزی در بسیاری از موارد، کانون ابراز باورها و اعتقادات دینی و مذهبی و حتی عامیانه قرار میگیرد. سنتهای دیرینه و رسمهای متداول آیینی چون الف بر سینه یا بر خاک کشیدن از نمونه هایی هستند که با تصاویر زیبای هنری و شاعرانه برساخته از الف بازتاب پیدا میکنند. بیدل دهلوی بعد از صائب تبریزی از دیگر شعرایی هستند که با ظرافت و پیچیدگی و دقت نظر خاصی که از ویژگیهای منحصر بفرد خود شان است، بیشتر به آفرینشهای هنری و ادبی و تصویری الف پرداخته اند. برساخته های ذهنی بیدل دهلوی از الف، بیشتر جنبه شاعرانه دارد. پرداخت همه سویه و ظریف و دقیق به حالات شاعرانه الف و انعکاس چندجانبه فضاهای هنری الهام گرفته از الف از کاربردهای شاخص این شاعر از حرف الف است. شاعرانی چون کلیم کاشانی، محمدفضولی، نظیری نیشابوری، حزین لاهیجی، غالب دهلوی، طالب آملی، بابافغانی و... از دیگر شاعران سبک هندی هستند که به ترتیب بعد از صائب تبریزی و بیدل دهلوی به صورت پراکنده در اشعار خود به تصویر سازیهای هنری و ادبی با الف توجه کرده اند. هرچند تصاویر هنری و برساخته های ذهنی این شعرا در مقام مقایسه با خلاقیتهای صائب تبریزی و بیدل دهلوی نیست اما به نوبه خود از لحاظ توجه به جایگاه هنری الف بویژه ساخت ترکیبات ادبی و ساختارهای بیانی در ادب پارسی، از ارزش ادبی بالایی برخوردار هستند.

منابع

۱. برهان قاطع، خلف تبریزی، محمد حسین، به اهتمام معین، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر، (۱۳۶۲).
۲. دیوان بابا فغانی شیرازی، فغانی شیرازی، بابا، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، شرکت نسبی محمد حسین اقبال، (۱۳۴۰).
۳. دیوان حزین، حزین لاهیجی، محمدعلی، به تصحیح بیژن ترقی، کتابفروشی خیام، (۱۳۵۰).
۴. دیوان صائب تبریزی، صائب، میرزا محمد علی، به کوشش محمد قهرمان، انتشارات علمی و فرهنگی، شش جلد، (۱۳۶۸).
۵. دیوان غالب دهلوی، غالب دهلوی، اسدالله خان، به کوشش دکتر محمد حسن حائری، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، (۱۳۷۷).
۶. دیوان کلیم کا شانی، کلیم، ابوطالب، به تصحیح محمد قهرمان، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، (۱۳۶۹).
۷. دیوان نظیری نیشابوری، نظیری، محمد حسین، به تصحیح مظاهر مصفا، انتشارات امیرکبیر، زوار، (۱۳۴۰).
۸. فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، شمیسا، سیروس، چاپ اول، تهران، انتشارات فردوسی، (۱۳۷۷).
۹. فرهنگ غیاث اللغات، رامپوری، شرف الدین، به کوشش منصور ثروت، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، (۱۳۶۳).
۱۰. فرهنگ کنایات، ثروت، منصور، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، (۱۳۷۵).
۱۱. فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، سجادی، سید جعفر، چاپ اول، تهران، طهوری، (۱۳۶۲).
۱۲. فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی، سجادی، سید ضیاء الدین، چاپ اول، تهران، زوار، (۱۳۷۴).
۱۳. فرهنگ معین، معین، محمد، چاپ نهم، تهران، امیرکبیر، (۱۳۷۵).
۱۴. فرهنگنامه شعری، عفیفی، رحیم، چاپ اول، تهران، سروش، (۱۳۷۳).
۱۵. فرهنگنامه کنایه، میرزا نیا، منصور، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، (۱۳۷۸).
۱۶. کلیات بیدل دهلوی، بیدل، عبدالقادر، به کوشش اکبر بهاروند و پرویز عبا سی داکانی، سه جلدی، انتشارات الهام، چاپ اول، (۱۳۷۶).
۱۷. کلیات طالب آملی، طالب آملی، محمد، به اهتمام و تصحیح طاهری شهاب، انتشارات کتابخانه سنایی، بی تا.
۱۸. لغتنامه، دهخدا، علی اکبر، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، چاپ اول، موسسه لغت نامه دهخدا و دانشگاه تهران، تهران، (۱۳۷۷).